

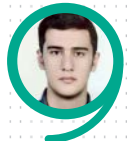


پرونده

ضمیمه نوجوان

شماره ۵۳ | ۲ اردیبهشت ۱۴۰۰

نوجوان  
باز



امیرعلی  
جیبی

نگاهی به جایگاه خانواده در سینمای غرب بیندازیم

## سینمای بی‌پدر و مادر!

مهم‌ترین رکن یک فیلم یا انیمیشن، قصه آن است. حالانکه مهم این است که چقدر آن قصه برای مخاطب قابل قبول باشد و با آن ارتباط برقرار کند. ماجرا وقتی عجیب می‌شود که چیزهایی مثل فرم و رنگ و لعاب فیلم، حضور بازیگران چهره و دست‌گذاشتن نویسنده و کارگردان اثر روی نقاط ضعف بشر، باعث شود چیزی شبیه حمله مغول اتفاق بیفتد و عقاید و باورهای مخاطب زیر فشار همه‌جانبه آثار پر زرق و برق تخریب شود. همان‌طور که در صفحه قبل و در دل پرونده این شماره از نوجوانه هم خواندید، این بار در صفحه معرفی رقتیم سراغ فیلم‌ها و انیمیشن‌ها که اساساً هدیه غرب و هالیوود به ما هستند و به رویکردهای مختلفی که نسبت به خانواده دارند، نگاهی انداخته‌ایم.



تکیه هالیوود البته روی خانواده‌هایی با یک والد، یعنی پدر یا مادر بیشتر است. یکی از اولین و مشهورترین فیلم‌هایی که به این موضوع پرداخت و خیلی مورد توجه قرار گرفت، فیلم «گرامر علیه گرامر» بود. توی این فیلم، جوانا گرامر زن خانواده، شوهر و فرزندش را رها می‌کند و پدر مجبور است به تنهایی از فرزندش مراقبت کند. گرچه ابتدا کار سختی دارد؛ ولی کم‌کم هم او و هم فرزند، به نبود مادر عادت می‌کنند و حتی موقع گرفتن حضانت فرزند هم، خیلی راحت مادر قید بچه‌اش را می‌زند. نمونه دیگر این مدل فیلم‌ها «ارین بروکویچ» است که در قالبی درام و انسانی، شکل سنتی خانواده را به چالش می‌کشد و می‌خواهد به زن‌های جهان بگوید کار از خانواده مهم‌تر است.

هر روز بر تعداد فیلم‌ها یا انیمیشن‌هایی که اساساً نقش اصلی آنها پدر و مادر مشخصی ندارد و اصلاً به ما هم توضیحی درباره خانواده‌شان داده نمی‌شود و باید عادت کنیم، سوالی هم درباره‌شان نپرسیم اضافه می‌شود. مثل قهرمان این روزهای کودکان یعنی «باب اسفنجی» که نه پدری دارد و نه مادری؛ بچه‌اش هم گویا حلزون سالخورده‌ای بیش نیست، «دیجی‌مون» هم هیولاهای ژاپنی بی‌پدر و مادر هستند. گاهی هم البته یک مادر هست آن هم در جایی که هیچ‌کس از آن خبری ندارد و فرزند باید پدر نداشته‌اش را در بیاورد تا به مادرش برسد. مثل «هاج، زنبور عسل» و «چوبین».

تقریباً باید مورا از ماست بکشیم تا در یک فیلم سینمایی هالیوودی، یک خانواده کامل و بدون مشکل را ببینیم. اساساً در اغلب فیلم‌ها یا پدر و مادرها طلاق گرفته‌اند، یا در حال جدایی هستند یا پای یک نفر دیگر وسط است و به زودی ماجرا لومی رود و... البته با اختلاف، فیلم‌های ترکیه‌ای در این زمینه گوی سبقت را از سینمای غرب ربوده‌اند و علاقه‌مندی یک فرد همسر دار به کسی دیگر و خلاصه باز شدن پای خیانت به زندگی، تم اصلی بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌های ترکی و آسیایی شده است. نمونه غربی این شکل فیلم‌ها می‌شود «دریای آبی عمیق» ولی از نام بردن انبوه سریال‌ها و فیلم‌های آسیای شرقی و ترکیه‌ای معذوریم. ولی بدبختی آنجاست که این مفهوم خیانت پایش عجیب و غریب به سینمای خودمان باز شده است.

گاهی خانواده وجود دارد؛ ولی ای کاش نبود. چون در این مدل فیلم‌ها، خانواده حکم یک مانع بزرگ برای پیشرفت فرد را بازی می‌کند. به خصوص در آثار حوزه کودک و نوجوان این مدل خیلی پررنگ است. چیزی که مثلاً در انیمیشن «روح» به چشم می‌خورد و همه خانواده تلاش می‌کنند به نوعی پر و بال فرزندشان را بچینند. یا مثلاً مخالفت یک پدر با حضور فرزندش در تیم بیسبال منطقه فقط به خاطر سرخورگی‌هایی که خودش در دوران جوانی داشته، در فیلم «حصارها»، از همه فجیع‌تر فیلم «یک لطف ساده» است که در آن مادر خانواده که یک زندگی سنتی دارد، با آشنایی با یک زن کاملاً مدرن زندگی دیگری پیدامی‌کند و دچار یک گردش فکری و روحی می‌شود. پس خانه را ترک می‌کند تا همراه با چند زن، زندگی متفاوتی را تجربه کند. از این هم که بگذریم به برخی خانواده‌ها می‌رسیم که اصلاً خودشان حواس‌شان به فرزندانشان نیست و نبودشان باعث رشد او می‌شود. نمونه بارز این سبک فیلم‌ها را می‌شود در مجموعه فیلم‌های «تنها در خانه» جست‌وجو کرد.



البته نمونه شاخص این بی‌مهری بین پدر و فرزند بدون شک در «خون به پا خواهد شد» به چشم می‌خورد، چرا که تا جایی از فیلم، ما باور داریم دنیل (با بازی دانیل دی لوئیس) پسر بچه‌ای دارد و هدفش از پول در آوردن، خلق یک زندگی بهتر و جذاب‌تر برای خودش و اوست و برای همین تلاش‌های دیوانه‌وار و پر شده از فریب او برایمان کمی قابل قبول است، ولی در یک صحنه همه چیز ورق می‌خورد؛ درست وقتی که پسر بچه داستان، انگاری دلیل اتاق پدرش را به آتش می‌کشد.

گاهی که خانواده‌ای هم وجود دارد، خود فرد تمایلی برای ماندن در کنارشان ندارد و کافی است چیزی کمی جذاب‌تر از خانواده در مسیرش قرار بگیرد؛ در لحظه خانه را ترک می‌کند. در این آثار، دل بریدن از خانه و خانواده خیلی آسان است. مثل دل کندن رایلی در «درون و بیرون» تنها بعد از چند روز که اوضاع در خانه، چندان خوب و روال نیست، اصلاً چرا راه دور برویم؟ «ویلا بی‌ها» انگار از داشتن بچه چندان خوشحال نبودند و بدشان نمی‌آمد به نوعی از شرشان خلاص شوند.



شاید تو هم الان در این فکر باشی که بالاخره در سینمای جهان و هالیوود هم فیلم‌هایی که خانواده و احترام موجود در میان افراد آن را به خوبی نشان داده‌اند وجود دارد. شاید نمونه شاخص این مدل فیلم‌ها را بشود در «مرد خانواده» جست‌وجو کرد. وقتی مردی ثروتمند خلأیی را در زندگی‌اش حس می‌کند که جز با عشق و تشکیل خانواده جبران نمی‌شود. حتی دیزنی هم که اساساً انگار با مفهوم خانواده مشکل دارد، در هفدهمین انیمیشن بلندش یک اثر قابل توجه دارد یعنی «صد و یک سگ خالدار» که در مورد یک دسته سگ خالدار نوزاد است که توسط شخصیتی بد ذات دزدیده می‌شوند و پدر و مادر سگ‌ها برای نجات آنها دست به کار می‌شوند. کاش سینمای ما هم لااقل برای ترویج جایگاه خانواده فیلم‌های خوبی بسازد.

خانواده‌ها حتی گاهی بی‌رحم می‌شوند. یعنی بلاهایی سر فرزندانشان، والدین یا سایر اعضای خانواده‌شان می‌آورند. مثلاً در فیلم «مبارز» با دو برادر روبه‌رو هستیم که عاقبت نجات خود از شرایط موجود را در مبارزات هنرهای رزمی ترکیبی می‌بینند و حتی در رینگ به همدیگر نیز رحم نمی‌کنند. یا حتماً با فیلم‌هایی روبه‌رو بودید که مادر و پدری فرزندشان را بفروشدند یا وجودش را انکار کنند. در فیلم «دختر میلیون دلاری» هم با دختری مواجه هستیم که خانواده‌اش اصلاً قدر او را نمی‌دانند و جوری با او برخورد می‌کنند که اصلاً حقش نیست. باز هم نمی‌توانم نگرانی‌ام را از ورود این جنس فیلم‌ها به سینمای خودمان ابراز نکنم. و برای این مدل فقط همین دو نمونه کافی است: «مغزهای کوچک زنگ زده» و «خانه پدری».

